

## ◆ حاکمیت سیاسی پیامبر (ص) در قرآن

چهار شنبه ۲۴ آبان ۱۳۸۵

چکیده: آیاتی که درباره حاکمیت سیاسی پیامبر (ص) در قرآن کریم آمده است، به چند دسته تقسیم می‌شوند: ۱. آیاتی که به مساله اطاعت از پیامبر (ص) می‌پردازند. ۲. آیاتی که ولایت پیامبر (ص) و اولویت ایشان بر مؤمنان را مطرح می‌کنند. ۳. آیاتی که حکم پیامبر (ص) را مورد توجه قرار داده‌اند. ۴. آیاتی که پیامبر (ص) را در امور اجتماعی، محور معرفی می‌کنند. ۵. آیاتی که مؤمنان را به ایمان به پیامبر (ص) به عنوان یکی از ارکان تشریح فرا می‌خوانند.

۱. آیاتی که به مساله اطاعت از پیامبر (ص) می‌پردازند

این دسته از آیات، اطاعت از پیامبر (ص) را به شکل‌های گوناگون مورد توجه قرار داده‌اند. در مواردی «اطاعت‌شدن» را از اهداف همه پیامبران (ع) معرفی می‌کنند:

«و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله». (۱)

و در مواردی با قرار دادن اطاعت از پیامبر (ص) در ادامه اطاعت از خداوند، مانند:

«من يطع الرسول فقد اطاع الله» (۲)

به تفسیر آیاتی می‌پردازند که در آن‌ها به اطاعت خداوند و پیامبر (ص) دستور داده شده است:

«... اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم». (۳)

و این نکته را توضیح می‌دهند که در این آیات، چه آن‌جا که اطاعت از آن‌ها با دستور جداگانه‌ای بیان شده است، مانند آیه‌ای که گذشت، و چه در مواردی دیگر، مانند آیه:

«... اطیعوا الله و رسوله و لا تولوا عنه و انتم تسمعون» (۴)

مقصود اصلی، فرمان به اطاعت از پیامبر (ص) است و فرمان به اطاعت خداوند، امری مسلم، برای یادآوری و مقدمه چینی آورده شده است؛ زیرا وجوب اطاعت از خداوند - همان‌طور که در بحث‌های کلامی مطرح است - با شناخت مولویت او به

وسیله عقل حاصل می‌شود و اثبات آن از راه مولوی، به دور می‌انجامد. پس فرمان به اطاعت خداوند، در این آیات، ارشاد مردم به چیزی است که خود می‌دانند و بیان این حقیقت است که اطاعت از پیامبر (ص) در ادامه اطاعت از خداوند است. شاهد بر این مطلب، این‌که در هیچ آیه‌ای فرمان به اطاعت از خداوند، به تنهایی نیامده است، در حالی که در بسیاری از آیات، درباره پیامبر (ص)، یا به صورت فرمان از سوی خداوند، در کنار دیگر واجبات، آمده است، مانند:

«و اقيموا الصلوة و اتوا الزکاة و اطيعوا الرسول لعلکم ترحمون» (۵)

و یا به صورت فرمانی از زبان خود پیامبران (ع) مانند:

«فاتقوا الله و اطيعون» (۶)

معنای اطاعت از پیامبر (ص)

اکنون با توجه به معنای اطاعت، که عبارت از «امتثال امر» است، اگر پیامبران از سوی خود، هیچ امر و نهی‌ای نداشته باشند، نمی‌توان تصویری از معنای اطاعت از

آنان داشت؛ زیرا در این صورت، ایشان صرفاً واسطه در ابلاغ فرمان‌هایی هستند که از سوی خداوند صادر می‌شود و لازم می‌آید که آوردن «اطيعوا الرسول» در آیات، به منزله تکرار «اطيعوا الله» باشد، در حالی که هیچ نوع قرینه‌ای در کلام وجود ندارد و سخن اشخاص عادی، از این‌گونه استعارات گمراه‌کننده خالی است چه رسد به آیات قرآن کریم که از لحاظ فصاحت، برترین کلام است. از سوی دیگر، این مشکل، در آیاتی مانند «من يطع الرسول فقد اطاع الله» و «ما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله» بیش‌تر می‌شود؛ زیرا لازمه این سخن، در این آیات، اجازه دادن خداوند به مردم، برای اطاعت از خود او است!؟

تفویض کارها به پیامبر (ص)

با توجه به آن چه گذشته و نیز با توجه به آیات دیگر که برخی فرمان‌های پیامبران (ع) را به اقوام خود نقل می‌کنند، مانند فرمان حضرت موسی به هارون، که از او می‌خواهد در میان مردم بماند و آنان را به سوی صلاح، پیش ببرد:

«و قال موسى لآخيه هرون اخلفني في قومي و اصلح...» (٧)

و مانند فرمان هارون به مردم:

«و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری» (۸)

و عتاب حضرت موسی به هارون، که «آیا نافرمانی مرا کرده‌ای؟»

«افعصیت امری» (۹)

هم چنین آن‌جا که خداوند مؤمنان را از مخالفت کردن با دستورهای پیامبر (ص) بر حذر می‌دارد:

«فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنه او عذاب» (۱۰)

و آیاتی که در آن‌ها، پیامبران (ع) نخست قوم خود را به عبادت خداوند و تقوای الهی، که به رعایت احکام نازل شده از سوی او به دست می‌آید فرا می‌خوانند و سپس به اطاعت از خود دعوت می‌کنند، مانند:

«قال یا قوم انی لکم نذیر مبین ان اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون» (۱۱)

روشن می‌شود که خداوند کارهایی را به پیامبران (ع) تفویض کرده است تا با اذن او، در میان مردم به آن چه صلاح آنان در آن است، فرمان دهند و مردم نیز لازم است از ایشان اطاعت کنند.

در روایات نیز با استشهاد به آیات قرآن کریم، مساله تفویض امور به پیامبر (ص) به شکل‌های گوناگون مطرح شده است. روایات بسیاری با استشهاد به آیه «ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (۱۲) مساله تفویض امور به پیامبر (ص) (۱۳) و تفویض امر دین به ایشان، (۱۴) که هر چه را او حلال کند، حلال است و هر چه را او حرام کند، حرام (۱۵)، و تفویض امر خلق به پیامبر (ص) را مطرح می‌کنند. (۱۶)

محدوده اطاعت از پیامبر (ص)

از مسائلی که درباره اطاعت از پیامبر (ص) مطرح است، محدوده ای است که بر مؤمنان لازم است در آن محدوده، مطیع ایشان باشند. آیات و روایاتی که درباره این مساله نقل شدند، اطاعت از پیامبر (ص) را در سطح اطاعت از خداوند می‌دانند و نه در این آیات و نه در آیات دیگر، حد خاصی برای آن معرفی نشده است و از

آنجا که اطاعت از خداوند، مطلق است و برای آن، نمی‌توان حدی را تصور کرد، اطاعت از پیامبر نیز از همین اطلاق برخوردار است. از این رو، همه مفسران و کسانی که به گونه‌ای از آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (۱۷) بحث کرده‌اند، چون اطاعت از «اولی الامر» نیز مطلق است، در صدد تبیین عصمت آنان برآمده‌اند؛ زیرا اطاعت مطلق از هیچ‌کس را بدون عصمت روا نمی‌دانند. (۱۸)

آیات دیگری که به بیان مساله حاکمیت‌سیاسی پیامبر (ص) می‌پردازند و در آینده از آن‌ها بحث خواهیم کرد، مبین این مساله‌اند که اطاعت از پیامبر (ص) هم در امور شخصی افراد جاری است و هم در امور اجتماعی. در این‌جا درباره شان نزول آیه:

«ما اتیکم الرسول فخذوه و مانهیکم عنه فانتهوا» (۱۹)

که مربوط به فیئ و تقسیم آن است و از سویی به امور اجتماعی و از سویی دیگر، به منافع فردی اشخاص مربوط است، می‌توان اشاره کرد که این امر، این حقیقت را آشکار می‌کند که پیامبر (ص) تصمیم‌گیرنده درباره درآمدهای عمومی است و طبق مصلحت می‌تواند آن را بین کسانی که در حصول آن دخالت داشته‌اند، به‌طور غیر مساوی تقسیم کند. هر چند مفهوم این آیه شریفه، عام است و همه فرمان‌های پیامبر (ص) را - همان‌طور که روایات نیز بیان‌کننده آن است - شامل می‌شود.

شبّهات درباره اطاعت از پیامبر (ص)

شبّهاتی درباره اطاعت از پیامبران (ع) مطرح شده است که دسته‌ای از آنها مربوط به مساله دین، به‌طور مطلق و نقش آن در زندگی مردم است و برخی دیگر از آنها به خصوص دین اسلام مربوط می‌شود. هر چند بحث درباره قسمت اول، از موضوع این نوشته، خارج است و خود نیاز به تحقیقی جداگانه دارد، ولی از آن‌جا که قرآن کریم، هم به بحث درباره دیگر انبیا (ع) پرداخته و هم مباحث کلی درباره دین را مطرح کرده است، با بحث درباره قسمت دوم، تا حدودی مباحث قسمت اول نیز تبیین می‌شود.

برخی با استناد به آیاتی از قرآن کریم، بر عدم ارتباط دین با زندگی روزمره مردم و عدم تسلط پیامبر (ص) بر جامعه مؤمنان استدلال کرده اند و آن حضرت را تنها رسولی از سوی خداوند معرفی کرده اند که مأمور ابلاغ پیامی در باره مبدا و معاد است و دین را نیز امری که فقط به این دو شان می‌پردازد، تفسیر کرده اند. از این رو، رهبری اجتماع و دخالت در اموری که مربوط به امور شخصی افراد است را از حوزه وظیفه ایشان خارج دانسته‌اند. در بحث‌های قبل، تا اندازه‌ای درباره دین و جایگاه پیامبران (ع) در قرآن کریم سخن گفتیم. در این‌جا به بحث درباره آیاتی



می‌پردازیم که به آن‌ها بر اختصاص وظیفه پیامبر (ص) به امور غیر اجتماعی استدلال شده است.

نفی کارها از پیامبر (ص) در قرآن کریم

یکی از آیاتی که به آن‌ها برای نفی امور از پیامبر (ص) استدلال شده، آیه‌ای است که به آن حضرت خطاب می‌کند که:

«لیس لك من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم». (۲۰)

این آیه، همان‌طور که از سیاق آیات دیگر معلوم است و مفسران نیز بیان کرده‌اند، (۲۱) مربوط به حادثه شکست مسلمانان در جنگ احد است و آن چیزی که از پیامبر (ص) نفی گردیده، شکست در این جنگ و پیروزی در جنگ بدر است. آیه می‌خواهد بگوید که آن نصرت، از سوی خداوند بود و این شکست نیز ربطی به پیامبر (ص) ندارد؛ و شاهد بر این مطلب آیات بعد است که در جواب شک مسلمانان در این‌که آیا آن‌ها از موقعیتی برخوردارند، خداوند همه امور را به خود اختصاص می‌دهد:

«ان الامر كله لله». (۲۲)

با این حال، اگر آیه را مطلق و مربوط به همه امور بدانیم، همان طور که بعضی از روایات، آن را مربوط به نگرانی پیامبر (ص) از خبردادن از ولایت حضرت علی (ع) دانسته‌اند، (۲۳) باز هم برای استدلال بر مطلوب کفایت نمی‌کند؛ زیرا اولاً در همین روایات، این ایراد از سوی شخصی مطرح شده که خیال می‌کرده است این آیه می‌گوید هیچ امری در دست پیامبر اکرم (ص) نیست و امام (ع) با استشهاد به آیه:

«ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا» (۲۴)

به نفی آن استدلال پرداخته و بیان می‌فرماید که خداوند همه چیز را در اختیار پیامبر (ص) گذاشته است و آن گاه مورد آیه را مشخص کرده که مربوط به ترس پیامبر (ص) از دشمنان، در اظهار ولایت حضرت علی (ع) است.

ثانیا وقتی که این آیه را در کنار آیات دیگر در نظر بگیریم، مانند مساله هدایت خواهد بود که خداوند آن را در برخی آیات، از پیامبرش نفی می‌کند:

«انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء»، (۲۵) «و ما انت بهادی العمی عن

ضاللتهم». (۲۶)

و در مواردی به او نسبت می‌دهد و او را هادی می‌خواند:

«انک لتهدی الی صراط مستقیم» (۲۷)

زیرا در این بحث نیز خداوند در آیاتی، مانند آیه ۷ از سوره حشر و نیز آیه:

«و شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله» (۲۸)

«امر» را به پیامبر (ص) نسبت می‌دهد و در آیاتی دیگر، همه آن را به خود نسبت

می‌دهد:

«ان الامر کله لله»، (۲۹) «بل لله الامر جمیعا». (۳۰)

و در آیه مورد بحث، آن را از پیامبر (ص) نفی می‌کند. این در حقیقت، برگشت به این

مساله دارد که قرآن کریم همه چیز را در اختیار خداوند می‌داند و او است که اگر

بخواهد، چیزی را به کسی و از جمله، پیامبران می‌بخشد و هرگاه توهم شود که

شخصی مستقلا صاحب چیزی است، آن را از همه نفی کرده و به خود نسبت

می‌دهد؛ همان‌طور که آن را در این آیه مشاهده می‌کنیم:

«و ما رمیت از رمیت و لکن الله رمی». (۳۱)

هر چند که با وجود آمدن «من» بر سر کلمه «الامر» ، در آیه مورد بحث، این آیه در امر خاصی ظهور دارد که در روایات نیز - همان طور که دیدیم - به امر خاصی تفسیر شده است.

حافظ، وکیل، مسلط، جبار نبودن پیامبر (ص)

آیات دیگری که درباره ارتباط نداشتن رسالت پیامبر (ص) با امور اجتماعی به آنها استدلال شده است، آیاتی است که تسلط و جبار بودن یا حافظ بودن و وکیل بودن پیامبر (ص) بر مردم را نفی می‌کند. (۳۲) در مورد اول، دو آیه در قرآن کریم آمده است که در یکی سیطره و تسلط پیامبر (ص) بر مردم نفی شده است و در دیگری جبار بودن ایشان:

«نحن اعلم بما يقولون و ما انت عليهم بجبار»، (۳۳) «فذکر انما انت مذکر × لست

عليهم بمسيطر»، (۳۴)

این آیات، هر دو در سوره های مکی آمده اند و همان طور که از سیاق آیات قبل و بعد آنها مشخص است، مربوط به امر هدایت و ایمان هستند؛ زیرا مخاطب آنها مشرکانند. از این رو، خداوند در این دو آیه، می خواهد اجباری بودن هدایت را نفی کند و به پیامبرش (ص) می گوید: تو با زور نمی توانی آنان را هدایت کنی؛ زیرا در این امر، من تو را مسلط بر آنان قرار نداده ام؛ چون سنت الهی بر این قرار گرفته که خود مردم، با اختیار خود، هدایت را بپذیرند و اگر قرار بود که کسی به اجبار هدایت شود، خداوند، خود می توانست همه را مؤمن کند:

«ولو شاء ربك لآمن من في الارض كلهم جميعا». (۳۵)

این مطلب درباره آیه

«فذكر انما انت مذكر × لست عليهم بمسيطر» (۳۶)

واضح تر است؛ زیرا آیه «لست عليهم بمسيطر» تفسیر آیه «فذكر انما انت مذكر» است و در بخش بعدی، درباره حصر وظیفه پیامبر، در تذکر دادن، سخن خواهیم گفت.

از سوی دیگر، اگر این آیات را شامل امور اجتماعی بدانیم و خطاب آنها را شامل

مؤمنان در مدینه نیز بگیریم، آنچه این آیات از پیامبر (ص) نفی می‌کنند، صفت زورگویی و تسلط با زور است و چنین اوصافی حتی در صورت قائل شدن به حاکمیت سیاسی پیامبر اکرم (ص) از ایشان منتفی است؛ زیرا حکومت حضرت، چون مبتنی بر حق است بر اساس ایمان به خدا و رسول و رفق و مدارا انجام می‌پذیرد:

«فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك»، (۳۷)

نه بر اساس جباریت و زورگویی، که خداوند آن را در مقابل حکومت پیامبران (ع) معرفی می‌کند:

«تلك عاد جحدوا بآيات ربهم و عصوا رسله و اتبعوا امر كل جبار عنيد»، (۳۸)

اما آیاتی که وکیل و حفیظ بودن پیامبر (ص) را نفی می‌کنند، با آیات قبل، در این جهت که مختص به هدایتند و در مقابل مشرکان، قبل از ایمان، نازل شده‌اند، یکسانند. آیه ۱۰۷ از سوره انعام، جامع هر دو عنوان است و آیه قبل از آن، با فرمان به پیامبر (ص) که «تنها تابع وحی باش» آغاز می‌شود:

«و اتبع ما یوحی الیک من ربک لا اله الا هو و اعرض عن المشرکین × و لو شاء الله ما اشركوا و ما جعلناک علیهم حفیظا و ما انت علیهم بوکیل».

از این رو، هر چند این آیات، مسؤولیت حفاظت و وکالت را از دوش پیامبر (ص) بر می‌دارند، ولی خطاب آیه در این مورد، متوجه مشرکان است. علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

کلام خداوند: «و ما جعلناک علیهم حفیظا و ما انت علیهم بوکیل» هم‌چون قسمت‌های قبل آیه، برای دل‌داری پیامبر (ص) و آرامش نفس او است و مثل این‌که از «حفیظ»، کسی اراده شده است که اداره امور و جور مردم، مثل زنده بودن، رشد، رزق و غیره را بر عهده دارد و از «وکیل»، کسی که موظف به اداره کارهای موکل‌عنه است تا بدین وسیله، نفعهایی را که او در معرض آن است، برایش کسب و ضررها را از او دور کند. پس معنای آیه به‌طور خلاصه این است که نه امور تکوینی مشرکان و نه امور حیات دینی آنان، هیچ‌کدام بر عهده تو نیست تا رد دعوت تو و عدم قبول آن از سوی آنان تو را محزون کند. (۳۹)

از سوی دیگر، می‌بینیم که این وضعیت، پس از تشکیل جماعتی مسلمان بر گرد پیامبر (ص) متفاوت می‌شود و مسؤولیت ایشان برای حفظ و استقامت آنان بر دوش حضرت گذاشته می‌شود. در روایتی (۴۰) ابن عباس می‌گوید: آیه‌ای سنگین‌تر از این، بر پیامبر نازل نشد و از این رو، هنگامی که اصحاب به او گفتند: ای پیامبر! پیری زود هنگام به سراغ شما آمد، فرمود: «سوره هود و واقعه، مرا پیر کرد».

در روایت دیگری شخصی علت این مساله را می‌پرسد و پیامبر (ص) به آیه «فاستقم  
کما امرت» اشاره می‌فرماید. امام خمینی قدس سره خصوصیت اشاره پیامبر (ص)  
به این آیه از سوره هود، نه از سوره شورا را به علت ذیل آن دانسته‌اند که با خطاب  
به پیامبر (ص) استقامت امت را نیز از ایشان خواسته و بر دوش حضرت گذاشته  
است و گرنه، پیامبر (ص) در استقامت خویش مشکلی نمی‌دید که به علت آن، زود  
هنگام پیر گردد. (۴۱)

انحصار وظیفه پیامبر (ص) در بشارت و ترساندن

برای نفی وظیفه پیامبر (ص) برای دخالت در امور اجتماعی، هم‌چنین به آیاتی  
استدلال شده است که آن حضرت را انحصارا نذیر یا نذیر و بشیر می‌خوانند:

«ان انت الا نذیر»، (۴۲) «ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون». (۴۳)

پس پیامبران وظیفه‌ای جز ترساندن و بشارت دادن به مردم ندارند و اطاعت از

ایشان نیز در همین حیطه است و ربطی به امور اجتماعی ندارد. (۴۴)



با بررسی آیاتی که دارای چنین محتوایی هستند، مشخص می‌شود که همه آنها در برابر کافران و مشرکان جهت‌گیری می‌کنند، چه آیاتی که در ابتدای بعثت پیامبر (ص) نازل گردیده‌اند و چه آیاتی که در مدینه و پس از هجرت؛ مانند:

«یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیین لکم علی فتره من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من بشیر و لا نذیر فقد جاءکم بشیر و نذیر...» (۴۵)

و این مطلب درباره همه پیامبران (ع) عمومیت دارد که وظیفه ابتدایی آنان ترساندن و سپس بشارت دادن بوده است. از این‌جا این مطلب آشکار می‌شود که وظیفه پیامبران - همان‌طور که راه منطقی آن نیز همین‌گونه است و ترتیب نزول آیات قرآن کریم نیز بر آن دلالت دارد - دارای مراحل مختلفی بوده است. در ابتدای بعثت، هنگامی که هنوز یار و یآوری نداشته‌اند، جز ترساندن و بشارت دادن کاری نمی‌توانسته‌اند انجام دهند؛ زیرا مخاطبی جز کافران و مشرکان نداشته‌اند. هر چند این وظیفه، تا پایان رسالت، یعنی تا هنگامی که در محدوده جغرافیایی رسالت آنان افراد غیر مؤمن وجود داشتند، بر عهده ایشان بوده است؛ اما این آیات نمی‌توانند درباره وظیفه آنان در برابر مؤمنان، مطلبی را مشخص کند؛ زیرا در وضعیت جدید، مخاطبان به‌طور کلی متفاوت هستند.

با دقت در آیات قرآن کریم، پی می‌بریم که وظیفه ترساندن و بشارت دادن پیامبران (ع) تا مرحله ایمان است و از آن به بعد، وظایف مهم دیگری، هم بر عهده آنان و هم بر عهده پیروانشان گذاشته می‌شود. در آیات ۸ به بعد از سوره فتح، این مطلب به خوبی آشکار است. خداوند نخست وظیفه شهادت و بشارت و ترساندن پیامبر (ص) را بیان می‌کند و غایت آن را ایمان مردم به خداوند و رسول او و سپس یاری و تعظیم او قرار می‌دهد و سپس بیعت کنندگان با پیامبر (ص) را بیعت کنندگان با خداوند معرفی می‌کند و به مدح کسانی که به عهد و پیمان خویش وفادارند و هیچ‌گاه مخالفت با پیامبر (ص) را روا نمی‌دارند و به مذمت تخلف کنندگان می‌پردازد. از این رو، اطاعت و گوش به فرمان پیامبر (ص) بودن، بعد از مرحله ایمان است و انذار و بشارت، مربوط به مرحله قبل از آن. شاهد بر این مطلب، این است که همه آیاتی که سخن از جهاد و اطاعت و عدم مخالفت با پیامبر می‌گویند، آیاتی مدنی و مربوط به جامعه اسلامی و مخاطبان آن، مؤمنان هستند.

پرسشی که در این جا باقی می‌ماند، درباره آیاتی است که وظیفه پیامبر (ص) را منحصر در ترساندن یا بشارت و ترساندن می‌دانند.

در پاسخ، نخست باید گفت که حصر دو گونه است: حصر حقیقی و حصر اضافی. حصر اضافی در مواردی به کار می‌رود که چیزی را نسبت به اوضاع و احوال و شرایطی خاص نسبت به چیز دیگری می‌سنجیم که در این صورت، حصر نیز

مختص به همان مورد می‌شود و موارد دیگر را در بر نمی‌گیرد؛ اما حصر حقیقی، بر خلاف آن، شامل همه شرایط و همه چیزها می‌شود. با دقت در آیه:

«و ما ارسلنا من قبلك من المرسلین الا انهم لیاكلون الطعام و یمشون فی الاسواق»  
(۴۶)

معنای حصر اضافی روشن می‌شود؛ زیرا اگر حصر حقیقی باشد، لازم می‌آید تا کار پیامبر (ص) خوردن و راه رفتن در بازار باشد، در حالی که با نظری اجمالی به آیات بعد، در می‌یابیم که این حصر، در پاسخ به این ایراد مشرکان بر پیامبر (ص) وارد شده است که چرا بر ما فرشته‌ای نازل نشده است.

از این رو، وقتی به آیات قبل و بعد؛ در مواردی که انحصار وظیفه پیامبران، در ترساندن و بشارت دادن را می‌رساند، مراجعه کنیم، می‌بینیم که همه این حصرها در برابر درخواست‌های نابه‌جای کافران و مشرکان بوده است که از پیامبر (ص) می‌خواستند زمان قیامت را برای آنان مشخص کند یا عذاب را بر آنان نازل کند و یا این‌که چرا گنج‌بر پیامبر (ص) فرود نمی‌آید و فرشته‌ای به همراه ندارد و...:

«فلعلک تارك بعض ما یوحى الیک و ضائق به صدرک ان یقولوا لو لا انزل علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر و الله علی کل شیء وکیل» (۴۷)

و هیچ گاه در صدد حصر وظایف واقعی پیامبر (ص) در این امور نبوده‌اند.

دلیل دیگر بر اضافی بودن حصر در این موارد، اختلاف وظایف پیامبر (ص) است در آیاتی که در آنها حصر وجود دارد و همچنین در همه آیاتی که درباره وظایف ایشان سخن گفته‌اند، به گونه‌ای که بعضی از آنها تنها حضرت را نذیر می‌دانند و بعضی، نذیر و بشیر و برخی دیگر، که در آنها نیازی به حصر نبوده، این وظایف را به تفصیل بیان کرده‌اند:

«یا ایها النبی انا ارسلناک شهدا و مبشرا و نذیرا× و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا». (۴۸)

۲. آیاتی که ولایت پیامبر (ص) و اولویت ایشان نسبت به مؤمنان را مطرح می‌کنند

قبلا [در فصول پیشین تحقیق] درباره معنای ولایت سخن گفتیم و نتیجه گرفتیم که این کلمه، همواره مقارن با نوعی تسلط بر امور فردی یا اجتماعی است. از این رو، در اینجا در محدوده آیاتی که ولایت پیامبر (ص) را مطرح می‌کنند، به بررسی

محدوده ولایت پیامبر اکرم (ص) می‌پردازیم.

از گذشته، کسانی که درباره ولایت پیامبر (ص) با نگرش حاکمیت ایشان بر امور، بحث کرده اند، وجوه گوناگونی را برای محدوده آن مطرح کرده اند که محدودترین آن‌ها اختصاص آن به امور اجتماعی و امور شخصی است؛ ولی اخیراً با برداشتی خاص از معنای ولایت و نگرشی منفی درباره دخالت انبیا (ع) در امور اجتماعی، بحث‌هایی درباره اختصاص ولایت پیامبر (ص) به افرادی که خود توانایی اداره امور خویش را ندارند، مانند کودکان و دیوانگان، مطرح شده است و آن‌گاه که بر طبق آیه:

«النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم» (۴۹)

بحث از اولویت پیامبر (ص) نسبت به امور مؤمنان از خود آنان، پیش می‌آید، آن را به موردی اختصاص می‌دهند که در این امور، بین ولایت مؤمنان و پیامبر (ص) تعارض حاصل شود. (۵۰) آقای حائری یزدی در این‌جا صریحاً ولایت را به مورد حجر اختصاص می‌دهد و از این رو، بر تعبیر «ولایت فرزندان»، که از سوی آیه‌الله جوادی آملی مطرح گردیده، ایراد می‌گیرد که بین فرزانه بودن و ولایت، تناقض وجود دارد.

به نظر می‌رسد نقدکننده محترم به اصل مقاله (۵۱) توجه نکرده است؛ زیرا در مقاله به تفصیل در باره تفاوت بین ولایت بر محجوران و ولایت بر جامعه، که مقتضی آیه «انما ولیکم الله و رسوله و...» است، سخن گفته و احکام هر یک را جداگانه بیان کرده است و در پاسخ به نقد نیز این مطلب، دوباره توضیح داده شده است.

در مورد ولایت تشریحی پیامبر اکرم (ص) و برای روشن شدن معنای آن توجه به این نکته ضروری است که وقتی درباره ولایت تشریحی پیامبر (ص) سخن می‌گوییم، مقصود قانون‌گذاری و اداره امور اجتماع است و این همان بحث از امارت و ضرورت وجود امیر برای اجتماع است (لابد للناس من امیر..). که ممکن است به انتخاب مردم تحقق یابد یا هم‌چون حکومت‌های دیکتاتوری، با زور و یا به انتصاب از سوی خداوند باشد که در همه موارد، حاکمیت و ولایت بر مردم، از سوی شخص حاکم وجود دارد؛ زیرا حتی در آن‌جا که مردم شخصی را برای اداره امور خویش بر می‌گزینند و رتق و فتق امور خویش را به او می‌سپارند، او برای اداره اجتماع، مجبور به وضع قوانین، اجرای آن‌ها و مجازات تجاوزگران است و حتی در بسیاری امور شخصی افراد نیز دخالت می‌کند که آنان شاید راضی به آن نباشند. بنابراین قبول ضرورت حکومت برای جامعه با قبول نحوه‌ای از ولایت برای حاکم نسبت به امور جامعه ملازم است.

اختصاص ولایت به باب حجر، همان‌طور که در پاسخ آیه‌الله جوادی آملی به نقد مقاله

ایشان آمده است، نقض‌های بسیاری نیز در ابواب فقهی دارد؛ زیرا در باب‌های مختلف، مانند قضا، حدود، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و حتی ازدواج دختران و نماز جمعه، به ولایت‌هایی از سوی امام، فقها، پدر و... برخورد می‌کنیم که هیچ یک ربطی به حجر مولی علیه ندارد. حتی در باب نماز جمعه، عده ای از فقها با برداشت از بعضی روایات، امام معصوم (ع) را متولی برگزاری آن دانسته‌اند و در زمان غیبت، اقامه آن را روا نمی‌دارند.

درباره آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»، ظهور آیه - همان‌طور که آیه‌الله جوادی آملی (۵۲) و مفسران دیگر گفته‌اند -، بر این دلالت دارد که پیامبر (ص) نسبت به خود مؤمنان اولویت دارد نه نسبت به ولایت مؤمنان، آن گونه که از سخن آقای حائری فهمیده می‌شود و معنای اولویت پیامبر (ص) نسبت به آنان، تقدم رتبی در امور و کارهایشان است که اگر در موردی پیامبر (ص) تصمیمی گرفت، حتی اگر مربوط به امور شخصی آنان باشد، دیگر نوبت به خودشان نمی‌رسد که بخواهند در آن باره، نظری داشته باشند؛ ولی اگر پیامبر (ص) نظری نداشت - همان‌طور که در بیشتر امور، که به‌طور صحیح به دست مؤمنان اداره می‌شود - خود آنان به رتق و فتق امور مشغول می‌شوند؛ همان‌طور که این مطلب، از آیه «و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم» (۵۳) استفاده می‌شود؛ زیرا شان نزول این آیه شریفه، دخالت و حکم پیامبر (ص) در یک امر شخصی، یعنی ازدواج زینب بنت جحش، برای برطرف کردن یک سنت اجتماعی غلط

بود و اولویت حضرت را، هم در امور شخصی مؤمنان و هم در امور اجتماعی آنان بیان می‌کند.

به نظر می‌رسد با توجه به عصمت پیامبر (ص) بحث از این‌که ایشان تا چه حد بر امور شخصی افراد ولایت دارند، بی‌مورد است، هر چند در بحث‌های دیگر، برای مشخص شدن دایره ولایت فقیه، امری لازم به نظر می‌رسد. از این رو، در این‌جا از این بحث صرف نظر کرده و با سخن علامه طباطبایی درباره آیه «النبی اولی بالمؤمنین...» این بحث را به پایان می‌بریم:

انفس مؤمنان، همان مؤمنان است. پس معنای آیه این است که پیامبر (ص) از خود آنان به خودآنان اولویت دارد و معنای اولویت، رجحان جانب پیامبر (ص) است هنگامی که امر دایر بین ایشان و دیگران شود. پس خلاصه این‌که هر چه مؤمن برای خودش قائل است، مانند حفاظت و محبت و مراقبت و بزرگی و قبول دعوتی و به اجرا گذاشتن اراده، پس پیامبر (ص) از خودش به آن امر اولی است و اگر امر بین پیامبر (ص) و خودش در یکی از آن‌ها دایر شود، جانب پیامبر (ص) بر خودش ارجحیت دارد. (۵۴)

در روایات نیز این مطلب به شکل‌های گوناگون بیان شده است. بحث روایی درباره آیه «انما ولیکم الله...» را به بخش بعد [تحقیق] موکول می‌کنیم. درباره آیه «النبی اولی



بالمؤمنین...» نیز روایات بسیاری از سوی شیعه و اهل سنت نقل شده که پیامبر (ص) با استشهاد به این آیه شریفه، حضرت علی (ع) را به ولایت بر مردم نصب فرموده و گفتند: «من كنت مولا فهدا علی مولا». در روایتی از امام موسی بن جعفر (ع) همین مضمون نقل شده است که پیامبر (ص) نوزده روز پیش از وفاتشان این مطلب را سومین بار، برای مردم بیان کردند. (۵۵)

در روایت دیگری، امام (ع) ولایت پیامبر (ص) را به ولایت پدر بر پسر تشبیه می‌کنند که بر پسر لازم است از پدر اطاعت کند و اگر پسر، فقیر باشد، پدر نیز مخارج او را بر عهده می‌گیرد. پس بر مؤمنان نیز لازم است از پیامبر (ص) اطاعت کنند و پیامبر (ص) نیز مؤونه آنان را بر عهده می‌گیرد. آن گاه همین مقام را برای حضرت علی (ع) و دیگر ائمه (ع) بیان می‌کنند و به آیه «و بالوالدین احسانا» بر پدر بودن ایشان استشهاد می‌کنند. (۵۶)

۳. آیاتی که درباره حکم پیامبر (ص) سخن می‌گویند

دسته سوم از آیاتی که به حاکمیت سیاسی پیامبر (ص) می‌پردازند، ایشان را حاکم در میان مردم معرفی می‌کنند. این آیات، به سه صورت در قرآن کریم مطرح

شده‌اند: یک دسته، هدف از فرو فرستادن کتاب بر حضرت را حکم بین مردم معرفی می‌کند:

«انا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اريك الله». (۵۷)

دسته دیگر، مقتضای ایمان را حاکم کردن پیامبر (ص) در امور اختلافی بین مؤمنان و تسلیم حکم ایشان بودن، می‌داند:

«فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت و يسلموا تسليما». (۵۸)

و دسته سوم، حکم ابتدایی پیامبر (ص) را در امور آنان نافذ دانسته و اختیار آنان را در این موارد، سلب می‌کند:

«و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم». (۵۹)

در مباحث قبل [تحقیق] گفتیم که «حکم» در قرآن کریم، مربوط به امر قانون‌گذاری و تشریح است؛ زیرا حکم، به‌طور انحصاری در اختیار خداوند است:

«و ما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله». (۶۰)

گاهی نیز به کتاب و گاه به پیامبران (ع) نسبت داده شده است. از این رو، تشریح خداوند در قالب کتاب و کلام پیامبران (ع)، احکام کلی مورد نیاز مردم را بیان می‌کند؛ همان‌طور که این آیه شریفه، بر آن دلالت دارد:

«و انزلنا اليك الكتاب لتبين للناس ما نزل اليهم». (۶۱)

و امور حکومتی، که بستگی به شرایط مختلف دارد، و همین‌طور امور قضایی جزئی، که بر طبق قوانین کلی، در موارد مختلف صادر می‌شود، بر عهده پیامبر (ص) است:

«انا انزلنا اليك الكتاب لتحكم بين الناس بما اريك الله». (۶۲)

علامه طباطبائی قدس سره در این باره می‌فرماید:

اطاعت از پیامبر (ص) دو جهت دارد: یکی جهت تشریح آن چه خداوند بدون آوردن در کتاب، بر او وحی می‌کند که همان تفصیل مجملات قرآن کریم و متعلقات و

مرتبطات آن است؛ همان‌طور که خداوند متعال فرموده است: «و انزلنا اليك الذكر...». دوم تصمیمات خودش است که مربوط به امر ولایت حکومت و قضای او است و خداوند متعال فرموده است: «لتحكم بين الناس...» و این شامل تصمیماتی است که بر اساس ظواهر قوانین قضایی، بین مردم حکم می‌کند و نیز تصمیماتی که در امور مهم، به آن‌ها حکم می‌کند و خداوند به او دستور داده است که در آن‌ها با مردم مشورت کند: «و شاورهم في الامر فاذا عزمتم فتوكل على الله» که در مشورت، مردم را داخل کرده است؛ ولی در تصمیم‌گیری، پیامبر (ص) را تنها ذکر کرده است. (۶۳)

روایات نیز با استشهاد به آیاتی که حکم را به پیامبر (ص) نسبت می‌دهند، مساله تفویض امور دین و دنیای مردم را به او، مطرح می‌کنند. از امام صادق (ع) روایت شده است:

لا والله، ما فوض الي احد من خلقه الا الي رسول الله و الي الائمة. قال عزوجل: «انا انزلنا اليك الكتاب لتحكم بين الناس بما اريك الله». (۶۴)

در روایت دیگری از امام صادق (ع) نقل شده است:

ان الله عزوجل ادب نبيه فلما اكمل له الادب قال: «انك على خلق عظيم» ثم فوض اليه امر الدين و الامة ليسوس عباده فقال عزوجل: «ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم

عنه فانتھوا». (۶۵)

معنای حکم پیامبر (ص)

سیاق آیات با اختصاص آن به مورد قاضی تحکیم، که در مورد آیه ۳۶ سوره اعراف احتمال داده شده است، (۶۶) منافات دارد؛ زیرا اولاً همان طور که از آیات و روایات، روشن شد، این حکم به پیامبر (ص) همان حکم انحصاری خداوند است که به او تفویض شده است و مورد آن، امور دین و جامعه مؤمنان می باشد. ثانیاً در آیه «فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک...» نیز با رجوع به آیات قبل می بینیم که ابتدا آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...» قرار دارد و سپس به این مساله پرداخته شده که هرگاه به مردم گفته می شود که به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی رسول بیاید، منافقان از رسول اعراض می کنند. آن گاه این حکم کلی، درباره همه پیامبران مطرح گردیده که «ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله» و سپس آیه مورد نظر نازل شده است و مؤمنان را کسانی قلمداد کرده که اولاً پیامبر را در بین خود حاکم گردانند؛ یعنی ملزم هستند که او را حاکم کنند. ثانیاً از دل و جان، به حکم او راضی و تسلیم باشند و در آیه بعد، یکی از احکامی را که احتمال داشت از سوی پیامبر (ص) صادر گردد، با این مضمون توضیح می دهد که «اگر ما به آنان دستور می دادیم که همدیگر را بکشید یا از شهر و دیارتان خارج شوید، جز عده اندکی آن را اجرا نمی کردند». در روایتی از امام صادق (ع) در توضیح آیه «فلا و ربک لا

يؤمنون...» آمده است:

لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شريك له و اقاموا الصلوة و آتوا الزكوة و حجوا البيت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشيء صنعه الله او صنعه النبي الا صنع خلاف الذي صنع؟ او وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين ثم تلا هذه الاية: «فلا و ربك...» ثم قال ابو عبدالله: فعليكم بالتسليم. (۶۷)

ثالثا در آیه مورد استشهاد، برای حمل حکم پیامبر (ص) بر قاضی تحکیم - همان طور که قبلا هم توضیح داده شد - مساله روشن تر است؛ زیرا در آن جا اصلا سخن از پذیرش یا عدم پذیرش نیست تا حمل بر قضاوت در امور شود، بلکه بحث در این است که هرگاه امر مبرمی از سوی خدا و رسول صادر گردید، دیگر مؤمنان از خود اختیاری ندارند؛ یعنی حتی اموری که به طور عادی در اختیار خودشان است، با حکم خدا و رسول، از آنان سلب می شود. این مطلب، حکایت از این می کند که حکم پیامبر (ص) شامل همه دستورهایی است که ایشان در موارد مختلف داده اند و حتی عمل به این احکام، اعم از این است که او حضور داشته باشد یا نه و در صورت عدم حضور او نیز اگر مساله ای پیش آید که حکمش از سوی پیامبر (ص) صادر شده باشد، عمل به آن لازم است.

۴. آیاتی که پیامبر (ص) را محور در امور اجتماعی معرفی می‌کند

محور بودن انبیا در ایجاد قسط در جامعه

قرآن کریم یکی از اهداف بعثت انبیا (ع) را اقامه قسط در جامعه انسانی معرفی می‌کند:

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط». (۶۸)

عدالت اجتماعی یکی از آرزوهای جوامع بشری در طول تاریخ بوده و هست و همه کسانی که به گونه ای اداره جامعه را بر عهده دارند یا می‌خواهند بر عهده بگیرند، آن را به مردم نوید می‌دهند و خداوند نیز پیامبران (ع) را با همین هدف، به میان مردم فرستاده است و ابزار لازم را نیز، که عبارت از کتاب و میزان باشد، در اختیار آنان قرار داده است (ناگفته نماند که قسط در مورد انبیا، دایره‌ای بسیار وسیع تر از آنچه مربوط به زندگی مادی انسان است، را شامل می‌شود).

نکته‌ای که در آیه شریفه وجود دارد - و جزو سنت‌های تغییرناپذیر خداوند است - این است که مردم در پذیرش هدایت تشریحی خداوند، مختارند. از این رو، رهبری

پیامبران بر اساس ایمان تحقق می‌یابد، نه بر اساس زور و اجبار و در این آیه نیز پس از تأمین محورهای تحقق قسط در اجتماع، که عبارتند از: رهبری معصومان و قانون، قیام به قسط بر عهده خود مردم گذاشته شده است. جالب این‌که قوه قهریه، که یکی از ضروریات برای اصلاح جامعه است، در مرحله بعد قرار داده شده است و هدف از آن، نصرت پیامبران (ع) و خداوند بیان شده است:

«و انزلنا الحديد فيه باس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغيب ان الله قوي عزيز». (۶۹)

در نتیجه، اجرا شدن قسط در جامعه به وسیله پیامبران (ع) پس از ایمان به آنان تحقق خواهد یافت و پیش از این مرحله - همان‌طور که گذشت - وظیفه ایشان انداز برای ایمان آوردن کافران و مشرکان است که خود، نوع دیگری از قسط است، زیرا در منطق قرآن کریم «ان الشرك لظلم عظيم» (۷۰) شرک ظلم بزرگی است. از این‌جا این پرسش نیز پاسخ داده می‌شود که چرا عده‌ای از پیامبران (ع) به رهبری مردم نپرداختند؟ علت آن را باید در عدم پذیرش ایشان از سوی اقوام مخاطبشان جست‌وجو کرد به گونه‌ای که شرایط تحقق یک جامعه مؤمن، که تابع ایشان باشد، فراهم نگردید.



اجازه گرفتن از پیامبر (ص) هنگام شرکت در امور اجتماعی

در سوره نور، خداوند بر محوریت پیامبر (ص) در امور اجتماعی تاکید می‌کند و مؤمنان را کسانی قلمداد می‌کند که در این امور، تابع او هستند:

«انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله و اذا كانوا معه على امر جامع لم يذهبوا حتى يستئذنه اولئك الذين يؤمنون بالله ورسوله فان استئذنوك لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم و استغفر لهم ان الله غفور رحيم.» (۷۱)

این آیه شریفه، نقش رهبری مؤمنان را به پیامبر (ص) نسبت می‌دهد و تقدم امور اجتماعی بر امور شخصی را بیان می‌کند و تذکر می‌دهد که در امور اجتماعی، هیچ کس حق تکروی و عمل بر اساس رای و نظر خویش را ندارد و باید همه امور با اجازه پیامبر (ص) انجام گیرد. البته به پیامبر نیز سفارش می‌کند که اگر افرادی برای رفع گرفتاری‌های شخصی از تو اجازه خواستند، به آنان اجازه بده؛ ولی این اجازه نیز به خواست آن حضرت بستگی دارد. در آیه بعد نیز به این محوریت، به گونه‌ای دیگر توجه شده و دعوت پیامبر (ص) به عنوان رهبر، غیر از دعوت دیگران تلقی گردیده و به آثار زیان‌بار مخالفت با دستورهای ایشان، که تحقق فتنه یا نزول عذاب است، پرداخته شده است:

«لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا قد يعلم الله الذين يتسللون منكم

لو اذا فليحذر الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب اليم». (۷۲)

علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

خواندن رسول، عبارت از خواندن مردم به کاری از کارها است؛ مانند خواندن آنان

به ایمان و عمل صالح و خواندن آنان برای مشورت در کارهای اجتماعی و خواندن

آنان به نماز جمعه و دستور به آنان در کارهای دنیوی یا اخرویشان. پس همه

این‌ها خواندن از سوی پیامبر (ص) محسوب می‌شود. (۷۳)

بدین ترتیب، با توجه به سیاق آیات، این احتمالات که مراد از خواندن رسول، صدا

زدن مردم اسم رسول خدا را، مانند دیگر مردم باشد، یا مقصود از مخالفت از امر،

در «فلیحذر الذين يخالفون» دستور خداوند باشد، منتفی می‌گردد، هر چند اگر این

احتمالات را درست نیز فرض کنیم، صراحت آیات در محوریت پیامبر (ص) در امور

اجتماعی، بر جای خود باقی است.

## محور بودن پیامبر (ص) در امور مالی جامعه

از محورهای مهم در امور اجتماعی، امور مالی است. در اسلام سه محور مهم برای تحقق عدالت اجتماعی، در این بعد در نظر گرفته شده است که هر سه در اختیار پیامبر (ص) به عنوان رهبر اجتماع قرار داده شده است. زکات، خمس و انفال، این سه محور را تشکیل می‌دهند (هر چند صدقات و کفارات واجب و مستحب دیگری نیز در این زمینه مطرحند که بیشتر جنبه فردی دارند و قابل پیش‌بینی نیز نیستند).

خداوند پیامبر (ص) را متولی امور زکات قرار داده و از مؤمنان می‌خواهد به سهمی که از سوی خداوند و پیامبر (ص) به آنان داده می‌شود، راضی باشند:

«و لو انهم رضوا ما آتاهم الله و رسوله و قالوا حسبنا الله سیؤتینا الله من فضله و رسوله و انا الی الله راغبون» (۷۴)

و پیامبر (ص) است که سهام افراد و نیز افرادی را که مشمول زکات هستند، معین می‌کند. علاوه بر این که یکی از مصادیق آن، که فی سبیل الله است، هنگام مصرف نیز نیاز به سرپرست دارد.

انفال و خمس نیز مانند زکات هستند، غیر از این که انفال، تنها ویژه خداوند:

«يسئلونك عن الانفال قل الانفال لله و للرسول»، (۷۵)

ولی در خمس افراد دیگری نیز شریکند:

«و اعلموا انما غنمتم من شىء فان لله خمسہ و للرسول». (۷۶)

آن چه در این جا مهم است و روایات هر دو باب، بر آن دلالت دارد، سرپرستی پیامبر (ص) و پس از ایشان، امام قدس سره بر خمس و انفال است به گونه‌ای که این دو زیر نظر ایشان به مصارف خود می‌رسند و هر چند پیامبر (ص) و امام (ع) برای امور شخصی خویش می‌توانند از این دو منبع استفاده کنند، ولی مهم ترین مصرف آنها برای اداره امور حکومت و عدالت اجتماعی است؛ از جمله این روایات، حدیثی است که پس از بیان مواردی که در آن، خمس واجب است، می‌فرماید:

فسهم الله و سهم رسول الله لاولى الامر من بعد رسول الله. (۷۷)

و در ادامه روایت، والی را تقسیم کننده خمس، بین دیگر شرکا معرفی می‌کند و اگر پس از رفع نیاز آنان چیزی زیاد بیاید، آن را ویژه والی می‌داند و اگر کمبودی باشد، بر عهده والی است که آن را تکمیل کند (۷۸).

همچنین درباره مصرف اموالی که نزد والی است، می فرماید:

فیکون بعد ذلک ارزاق اعوانه علی دین الله و فی مصلحة ما ینوبه من تقویة الاسلام و تقویة الدین فی وجوه الجهاد و غیر ذلک مما فیہ مصلحة العامة، لیس لنفسه من ذلک قلیل و لا کثیر. (۷۹)

آن گاه به مساله انفال می پردازد و آن را در اختیار پیامبر (ص) و سپس والی می داند. (۸۰)

روایات دیگری نیز به همین مضمون، نقل شده است. (۸۱)

۵. آیاتی که مؤمنان را به ایمان به پیامبر (ص) فرا می خواند

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که مؤمنان را به ایمان به خداوند و رسول (ص) فرا می خواند. در بعضی از این آیات، خداوند و رسول (ص) هر دو ذکر شده اند:

«یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله...»، (۸۲)

هر چند این آیات نیز برای استدلال بر مطلوب، کفایت می‌کند، ولی چون ممکن است بر مراتب ایمان قلبی حمل شود، آیه‌ای را در این باره می‌آوریم که مؤمنان را به ایمان به رسول فرا می‌خواند:

«یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته». (۸۳)

در این آیه، مؤمنان به ایمان به رسول (ص) دعوت شده‌اند و با توجه به این‌که آنان قبلاً به خداوند، رسول او و کتاب ایمان آورده‌اند، در این آیه، نکته‌ای نهفته است. علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

مقصود از ایمان به رسول، تبعیت تام و اطاعت کامل از او در آنچه دستور می‌دهد و آن چه باز می‌دارد، است، چه حکمی از احکام شرع باشد یا از جهت ولایت امور امت، از او صادر شده باشد. (۸۴)

و آن گاه که این آیه شریفه را به ضمیمه آیات قبل، که هدف از بعثت انبیا را اقامه قسط معرفی می‌کنند، در نظر بگیریم و به نتیجه ایمان به رسول - که نوری از سوی خداوند است که به واسطه آن، مردم در دنیا حرکت می‌کنند - توجه کنیم، این مساله

آشکارتر می‌شود که خداوند اطاعت کامل از پیامبرش را خواسته و او را حاکم بر  
امور مردم قرار داده است.